

بررسی و نقد سیدعلی سقاییان از **تنش‌های منطقه قفقاز**:

در افق سیاسی کشور جنگ نمی‌بینم

تنش‌هایی بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان در شمال غرب ایران مجددا صورت گرفته است. کارشناسان معتقدند که ما به سمت دور جدیدی از تنش‌ها در منطقه می‌رویم.

صفحه ۲

سرمقاله

«هراس اصولگرایی-۳»

نفرت به مثابه امر سیاسی



کیومرث اشترینان

گفتیم که اصولگرایی از هراسی عقیدتی آغاز و به بدبینی و گسست سیاسی رفتار شده است. امروز برآنیم که بگوییم این هراس پیامد دیگری هم داشته و آن تبدیل امر سیاسی به «ایدئولوژی سیاسی نفرت» است. فعالیت سیاسی «اصولگرایی انقلابی هراسان» در ابراز تنفر به خودی‌ها جلوه می‌کند. خشمی جانکاه این جوانان را از درون می‌فرساید که در فعالیت‌های زورنالیستی، در هجوم‌های توییتری، در برنامه‌های صداوسیما و حتی در مسابقات و جنگ‌های تلویزیونی مشاهده می‌شود. اظهارات یک مجری درخصوص سفر قاضی‌زاده‌هاشمی به کانادا یا پرسش‌های تستی-تلویزیونی درباره فرزندان مرحوم هاشمی‌فسنجانی از نمونه‌های اخیر است. این نمونه‌ها البته به فراوانی در برنامه‌های سیما که به نماد رسانه‌ای جوانان این جریان تبدیل شده است، دیده می‌شود. این ویژگی، البته مختص اینان نیست. در سوی معترضان هم خشم فروخورده مشاهده می‌شود. «ایدئولوژی سیاسی نفرت»، به دلیل بازی با روان مردمان، غیرسیاسی‌ترین و توده‌ای‌ترین لایه‌های جوانان را دچار نفرت سیاسی می‌کند. طرد و حذف افرادی نظیر علی دایی و عادل فردوسی‌پور همین کارکرد را دارد.

در انتخابات سال ۸۴، این نوع ایدئولوژی سبب برآمدن آقای احمدی‌نژاد شد. در دولت او بخش زیادی از «نفرت» با حضور در قدرت به تدریج استحاله شد. رخدادهای سال‌های ۷۶، ۷۸ و ۸۸ ریشه این نفرت است و رقابت‌های انتخاباتی ۹۲ و ۹۶ و نحوه مناظرات سبب شد دوباره این نفرت باز آید. این سنت سیاسی در کشور است که در گسست‌های نسلی، از منجیق دره محرومیت، سنگ‌های نفرت را پرتاب می‌کند. اگر توسعه سیاسی خاتمی، استحکام قضائی حقوق سیاسی، بازآرایی سیاسی کشور با حضور جریان‌های فرهنگی، محیط‌زیستی و چپ اجتماعی و جدایی سیاست از «اداره» نهاده‌نه و سامان می‌شد، شاید این نفرت‌ها به قاعده درمی‌آمد و چرخه خشونت و نفرت چنین بی‌محبا اوج نمی‌گرفت. این از وظایف معماران و رجال سیاسی بود که می‌بایستی چنین می‌کردند تا گردونه گردان سیاست را تثبیت کنند تا «ایران» این چنین بازیچه کودکان کوی سیاست نشود.

روان‌شناسی سیاسی می‌تواند «بازگشت نفرت» را به تحقیر انتخاباتی و به‌ویژه ضربات روانی ناشی از مناظرات سیاسی تحلیل کند. هراس، خودمحوری، بدبینی و شکست انتخاباتی، «سوپرایگو» یا فرآخود سیاسی را به آتش نفرت برافروخته است، به‌ویژه در اصولگرایان انقلابی. این هم از عجایب «پدیده روانی» است که آتش این نفرت معمولا و در گام نخست دامان نزدیک‌ترین‌ها را می‌گیرد. همچون عقرب‌ی که به نزدیک‌ترین ناچی خود نیش می‌زند. برای برخی از اینان، تنفر به مثابه امر سیاسی ابتدا و در گام نخست نه اسرائیل و آمریکا و سلطنت‌طلبان بلکه اصولگرایان سنتنی، قالیبافی‌ها و اصلاح‌طلبان را آماج قرار می‌دهد. در جهان تسنن، این پدیده روانی توسط «ابن تیمیه» به قالب یک «نظریه سَلَفی دینی» درآمده است. برخی از آنان عامه مسلمانان را به کوچک‌ترین و ساده‌ترین دلایل، تکفیر کرده و جان و مال و نوامیس هر مسلمانی را که در نزدیکی آنان زندگی می‌کند تهدید می‌کنند. البته تکثر فقهی و سنت اجتهاد شیعی سبب شده است که چنین گرایش‌هایی کمتر بروز و ظهور یابند اما از منظر جامعه‌شناسی سیاسی حکایت همچنان باقی است. خود تحقیرشده و سرکوب‌شده به «ناخودآگاه سیاست» و «سوپرایگو» تبدیل شده و از هر دو سو تنفر روانی را دامن زده است؛ یکی هراس اصولگرایی و دیگری تحقیر مدنی.

بعُد دیگری از ماجرا عبارت است از قدرتی که «ایدئولوژی سیاسی نفرت» در فشار روانی برای تغییر رفتار دیگران و از جمله برخی مقامات و روحانیان اعمال می‌کند. در واقع، بخش‌های قابل توجهی از اصولگرایان نیز وضع موجود را قبول ندارند اما به دلیل شرایط روانی فوق سکوت پیشه کرده‌اند. «مکانیسم علی»، اما در اینجا عوام‌زدگی سیاسی برخی واعظان است. در واقع امروزه عوام‌زدگی سیاسی برخی از جوانان اصولگراست که آن گروه از واعظان را در پی خود می‌کشاند. این بار، اما این عوام‌زدگی سیاسی آغشته به مدارک گوناگون دانشگاهی هم شده است. هرچند اغلب، این جوانان، خود به اسارت فکری راست‌های افراطی اروپایی، تحلیلات آرمادگونی، متفکران پیش‌مدرن و تئوری‌پردازان ناسیونالیسم روسی درآمده‌اند. به یاد می‌آورم دهه ۶۰ را. برنامه‌های سیاسی رادیو توسط جوانان نوسنده‌ای تغذیه می‌شد که منابعی جز ترجمه‌های مارکسیستی و ضدامپریالیستی آن زمان نداشتند. فضا، فضای ضد آمریکایی بود و این جوانان برای بُرگردن برنامه‌ها بایستی بسیار می‌نوشتند. از روی منابع چپ می‌نوشتند. رادیو به بلندگوی چپ مارکسیستی تبدیل شده بود. اینک نیز این جوانان برای بُرگردن آتنن سیاسی به دامان جریان‌های پیش‌گفته پناه برده‌اند. اینان، افراد را با کوچک‌ترین و ساده‌ترین دلایل، تکفیر سیاسی می‌کنند تا آنان را آماج تصفیه سیاسی قرار دهند. گرایش چپ سیاسی به اشکال گوناگونی در جامعه سیاسی ایران حضور و بروز متوالی داشته و دارد؛ گاه در حکومت و گاه بر حکومت، گاه مدرن و گاه آخرالزمانی، گاه مارکسیستی و گاه مذهبی.

ادامه در صفحه ۲



یکشنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۲ • ۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۵ • ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۳ • سال بیست‌ویکم • شماره ۴۶۴۹ • ۱۲ صفحه • ۱۵۰۰۰ تومان

در «شرق» امروز می‌خوانید:
باور دارید که مطبوعات یک رکن از دموکراسی است؟ تعقیب قضائی شهردار در ترکیه، وزیر دفاع چین هم ناپدید شد و **یادداشت‌هایی از محمود فاضلی**، ایمان دمیری، محمدرضا نظری‌نژاد

آملی‌لاریجانی از نقش رئیس دولت

دردد طرح شفافیت در مجمع خبرداده است

«رئییسی» روی شفافیت خط کشید؟

عراقی‌ها مسیر رقیب کریدور ترانزیتی شمال به

جنوب ایران را می‌سازند

عراق بازیرگر

طعنه و کنایه وزرا پیش از حضور رونالدو در ایران

هیاهو برای یک سیم‌کارت

این فصل را با من بخوان باقی فسانه است

قصه زنانگی مهاجرت

در انتظار دشت طلازا بلگراد

یزدانی – تیلور راند ششم

یادداشت

قرائت نهادگرایانه از اخراج استادان



هادی کحال‌زاده *

جوزف استگلینز، برنده نوبل و اقتصاددان شهیر آمریکایی، در جمع‌بندی خود از چرایی توسعه‌یافتگی کشورها، تعبیر «جامعه یادگیرنده» را برای آنان به کار می‌برد. او معتقد است کشورهای توسعه‌یافته به دلیل توانایی در خلق یک «جامعه یادگیرنده» یعنی توانایی در جذب، انتقال و بومی‌سازی دانش در خود، توسعه یافته‌اند. اشاره استگلینز به دانش، همان تعریف بانک جهانی در گزارش جهانی توسعه سالان ۱۹۹۸ است که بر دو شاخه از دانش، یعنی دانش فنی و دانش شناخت تأکید می‌کند. در این گزارش نیز تفاوت اقتصادی پیشرفته و فقیر، نه الزاما توانایی آنان در انباشت سرمایه مالی، بلکه توانایی در خلق ظرفیت دانایی پایدار یا ایجاد «جامعه یادگیرنده» دانسته و تأکید می‌شود که نه سرمایه بلکه دانش، کلید رشد پایدار اقتصادی و بهزیستی انسان است. در بیانی ساده‌تر، اینکه کشوری بتواند ظرفیت جذب دانش فنی و توان تکنولوژیکی خود را ارتقا دهد و همچنین توانایی یادگیری از خطاها و اشتباهات گذشته، فهم مناسبات اجتماعی، فرایندها، نهادها، ظرفیت‌ها و نیازهای خود را پیدا کند، در مدارهای بالاتری از رفاه و توسعه قرار خواهد گرفت. تبیین استگلینز از توسعه‌یافتگی البته هماهنگی بالایی با توضیح دکتر همایون کاتوزیان از چرایی توسعه‌یافتگی در غرب و ناکامی ما دارد. دکتر کاتوزیان در توضیح توسعه‌یافتگی ایران، به ویژگی کوتاه‌مدت‌بودن جامعه ایرانی اشاره می‌کند. کوتاه‌مدت‌بودن به این معنا که به دلیل نبود نهادها، قواعد یا چارچوب‌های حقوقی باق‌دمت و باثبات، امکان انباشت سرمایه، دانش و تجربه در آن فراهم نمی‌شود. در یک جامعه کوتاه‌مدت طبعاً حتی اگر امکان ارتقای سطح دانش فنی فراهم شود به دلیل عدم استمرار، امکان انباشت تجربه و یادگیری مستمر فراهم نخواهد شد. اما چرا استمرار و ارتقای ظرفیت دانایی یا ساخت «جامعه یادگیرنده» برای ما مهم است؟ به دلیل فرورفتن مستمر ما در تله توسعه در ۱۵ سال گذشته، اقتصاد ایران بعد از تقریباً دو دهه رشد پایدار پنج تا شش درصدی، از اواخر دهه ۸۰ وارد دوره‌ای از خشک‌سالی تولید ثروت شده است. رشد قطره‌چکانی متوسط تا دو درصدی، خود را در تورم بالای ۴۰درصدی، فقر بالای ۴۰درصدی، کسری بودجه ۳۰ تا ۴۰ درصدی سالانه و ناترازی روزافزون نظام بانکی و ورشکستگی و ناپایداری نظام بانزشتگی بازتاب داده و جامعه ایران را از ۱۰ تا ۱۲ میلیون شغل جدید محروم کرده است. مطابق تعریف صندوق بین‌المللی پول برای مرز ورشکستگی دولت‌ها با درآمد متوسط پایین، میزان بدهی دولت از مرز ۳۰درصدی تولید ناخالص داخلی گذشته است و از نظر مالی می‌توانیم آن را ورشکسته بدانیم.

ادامه در صفحه ۱۰

محل هزینه کرد درآمدهای مالیاتی در ایران شفاف نیست

مالیات منهای خدمات

غلامحسین دوانی، مالیات همزاد تشکیل اولین جوامع بشری است. بشر در تقابل با خطرات ناشی از حمله حیوانات درنده و حوادث طبیعی و امکان تأمین معیشت بهتر به زندگی اجتماعی روی آورد. در زندگی اجتماعی پاره‌ای از خدمات به صورت جمعی انجام می‌گرفت که برای انجام آن همکاری تمام یا بخشی از افراد جامعه ضرورت می‌یافت....

صفحه ۶

احمد توکلی با اشاره به ارقام عجیب حق الزحمه هیئت مولدسازی، این اقدام را به زیان اقتصاد ایران دانست؛ سازمان خصوصی‌سازی پاسخ داد

هیاهوی مولدسازی

احمد توکلی رئیس هیئت‌مدیره سازمان دیده‌بان شفافیت و عدالت و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در نامه‌ای مدعی شده است: شگفت‌آور آنکه مصوبه، برای زحمات طاقت‌فرسایی که در پایمال‌کردن اصول قانون اساسی، سلب حقوق اساسی ملت و بی‌اعتنایی به مقامات و نهادهای کشور و شکایت از همه منتقدان خود، برای خود دستخوشی در نظر می‌گیرند. مصوبه این‌حق‌الزحمه را تا پنج درصد از منایع حاصل از زمین‌فروشی تعیین کرده است. مثلاً امسال که طبق قانون بودجه قرار است ۱۰۸ هزار میلیارد تومان از زمین‌فروشی حاصل شود، هیئت می‌تواند برای خود و امربران خود تا پنج‌هزارو ۴۰۰ میلیارد تومان حق‌الزحمه تعیین کند!



و بنویس تا او یا آن با پای خودش بیاید سراغت». کتاب «خطابه‌های راه‌راه»، هستی‌شناسی داستان را پیگیری می‌کند؛ نوعی فراداستان که در آن محمدعلی پیکرنبدی داستان و روند خلق ادبیات را در خلال روایت داستانی خواندنی از فضای روشنفکری دهه پنجاه و به یاد آوردن خاطرات آن دوره به تصویر می‌کشد. «خطابه‌های راه‌راه» که آخرین نوشته منتشرشده محمدعلی پیش از مرگ او به شمار می‌آید، از این منظر نیز که خصلتی مانیفستی دارد، اهمیت مضاعف و معناداری پیدا می‌کند. «با لبی خندان و پنهان‌شده زیر سیبیلی نه‌چندان پهن و چشمانی که حتی در غیاب نور برق می‌زند، می‌نشیم روی یکی از نیمکت‌های سیمانی کنار پیاده‌رو و شروع می‌کنم به نوشتن. باید دریابم دنبال چه می‌گردم یا در پی چه هستم. این شیوه و عادت همیشگی من است که گم‌کرده یا خود گم‌شده‌ام را هنگام نوشتن پیدا کنم. غیرمعمول است. اما برای من جواب داده و به زحمتش می‌آرزد. به عبارت دیگر همین که می‌نویسم، احساس می‌کنم قادرم با ممارست، گم‌شده‌ام را پیدا کنم. حتی اگر نیرویی نخواهد با روشناسی و وضوح کامل آن گم‌شده را به یاد بیاورم». وضوح‌بخشیدن به تصاویری که «نیرویی» قصد دارد آن را کدر یا محو کند، کار نویسنده‌ای است که در این روزگار نیز هنوز به «تعهد ادبیات» باور دارد و آن را متعلق به ایام سپری‌شده یا مدفون در تاریخ نمی‌داند و دست‌برقضا، به تعبیر دلوز این منکران تعهد ادبیات و تفکر سارتری هستند که در نظم اخلاقی و سازشکارانه سپری می‌شوند.

این گزارش را در صفحه ۱۱ بخوانید

«گفتم: زندگی عمر از سر گذشته نیست؛ بلکه چگونگی به یاد آوردن خاطرات آن است و در صورت تمایل ساختن شکل تازه‌ای از آن».

- خطابه‌های راه‌راه، محمد محمدعلی

شیمیا بهره‌مند: محمد محمدعلی، از نسل نویسندگانی بود که با هر مرام و مسلک و تفکری، تعهد اجتماعی داشتند و در راه آزادی بیان و قلم تمام توان خود را به کار می‌گرفتند. محمدعلی، نویسنده و پژوهشگر ادبی، هفتم اردیبهشت سال ۱۳۲۷ در تهران به دنیا آمد و درگذشت او در روز پنجشنبه ۲۳ شهریور در ونگور کانادا. خبری تلخ برای اصحاب فرهنگ و ادبیات بود که در این سال سخت، چندین نویسنده و شاعر مطرح خود را از دست داده و دریغا که بیشتر آنان جایی دور از وطن، در غربت از دنیا رفتند. محمدعلی در آخرین رمانش «خطابه‌های راه‌راه، داستانی ناتمام» که چندی پیش در کانادا منتشر شد، داستانی درباره ادبیات و داستان نوشته است؛ اینکه «چگونه یک داستان از خیال به واقعیت نزدیک می‌شود». داستان با راهایی از مکان و زمانی آغاز می‌شود که نویسنده را در برگرفته و ذهن او را انباشته است: «وقتی دور خودت می‌چرخي و فکر می‌کنی دنبال چیزی می‌گرددی و یادت نمی‌آید چه چیزی، بهتر است مکانات را تغییر بدهی و زمان را هم رها کنی به حال خودش تا هر کجا خواست برود. اگر خانه‌ای، بروی بیرون و رها شوی وسط شلوغی شهر. یا نه در اوج شلوغی، بی‌اعتنا به جذابیت حوادث بیرونی... بعد آن قدر نویسی

یادداشت

اقتصاد ملی و مناسبات رانت جویانه پدر-پسری



ناصر ذاکری

کارشناس اقتصادی

چارلی جاپلین در یکی از آثار ماندگارش فیلم «پسربرجه» صحنه جالبی خلق کرده است: چارلی سرپرستی نوزادی را قبول کرده و بزرگش می‌کند و حالا این کودک شش‌ساله همکار او است. پسرک در خیابان راه می‌افتد و با پرتاب سنگ شیشه ساختمان‌ها را می‌شکند؛ سپس چارلی در نقش شیشه‌بر دوره‌گرد از راه می‌رسد و باقی ماجرا.

اتفاقات فراوانی را در عرصه اقتصاد ملی می‌توان به این صحنه طنازانه تشبیه کرد. با این تفاوت که این‌بار پدرها با پرتاب سنگ موقعیت ثروت‌اندوزی برای فرزندان‌شان خلق می‌کنند. وضعیتی را در نظر بگیرید که پدری صاحب‌منصب با استفاده از موقعیت شغلی و نفوذ خود، یک رشته از فعالیت اقتصادی را برای مردم ممنوع می‌کند؛ اما هم‌زمان یک بنگاه تجاری که اتفاقاً به نام فرزند او ثبت شده، ابزار دوزدن این منع قانونی را با قیمت منصفانه(!) در اختیار متقاضیان مستاصل می‌گذارد. یا در مثالی دیگر، پدر که یک دیوان‌سالار بلندپایه است، با استفاده از موقعیت خود به اطلاعات ارزشمندی دسترسی دارد. او حتی می‌تواند اطلاعات مجرمانه مالی و تجاری شرکت‌های رقیب را استخراج کرده و در اختیار فرزندش قرار دهد. به‌این‌ترتیب بنگاه تجاری فرزند در جایگاهی رفیع قرار گرفته و رقابیش را له می‌کند. در موقعیتی دیگر، فرزندان پدر صاحب نفوذ با کمترین امکانات و منابع شرکتی را راه‌اندازی می‌کنند. این شرکت هنوز به‌اصطلاح مرکب اسناد ثبتی‌اش خشک نشده، قراردادهای میلیاردی می‌بندد و اتفاقاً مسئولان ارشد نهادها

و سازمان‌های طرف قرارداد ارتباطات ویژه‌ای با ابوی محترم دارند. تأمل‌برانگیزترین مثال از این دست را موقعیتی می‌توان دانست که پدر صاحب نفوذ با استفاده از اموال عمومی

مؤسسه‌ای خیریه راه‌اندازی می‌کند که بر حسب ظاهر ماهیت غیرانتفاعی دارد و اهداف اجتماعی بزرگی را دنبال می‌کند؛ اما کمترین نفعش برای فرزندان، تضمین آینده شغلی و حقوق و مزایای تثبیت‌شده از همان ابتدای زندگی شغلی است.

مثال‌هایی از این دست از مناسبات پدر-پسری در کارنامه صاحب‌منصبان بسیار می‌توان یافت که بیان و مرور آنها فقط اندوه ایران‌دوستان را تشدید می‌کند. این مثال‌ها چه آنهایی که بیان شدند و چه آنهایی که ناگفته ماندند، همه و همه شابهتی اعجاب‌آور به ماجرای طنازانه‌ای دارند که جاپلین بزرگ تصویر کرده است: پدر با پرتاب سنگ موقعیتی پربرکت خلق می‌کند و فرزند محصول این سنگ‌اندازی را با رندی تمام جمع‌آوری می‌کند. ناگفته پیداست که این‌گونه ثروت‌اندوزی‌های رشک‌برانگیز بدون آن سنگ‌پرانی ماهرانه هرگز میسر نمی‌شد. چند سال پیش کارزاری با عنوان «فرزند کجاست؟» راه افتاد و مدت‌ها اخبار آن در رسانه‌ها منعکس می‌شد. هرچند سؤال اصلی این کارزار از جامعیت کافی برخوردار نبود و راه فرار را برای مخاطب‌های رند باز می‌گذاشت، اما نقطه شروعی خوب و ارزشمند برای کنکاشی ایران‌دوستانه و مصلحانه بود که با کمال تأسف فراموش شد و پدرهای متنفذ و موقعیت‌ساز و فرزندنواز از خطر فاش‌شدن اسرار خانوادگی رهیذند. با این حال در همان دوران کوتاه کارزار، واکنش‌های برخی قدرتمندان و متنفذان تأمل‌برانگیز بود. برخی سعی کردند با پاسخ‌های کلی مسیر پرسشگری را منحرف کنند و برخی دیگر با سکوتی معنی‌دار حتی حاضر به همراهی ظاهری و کم‌رنگ با کارزار نشدند. درواقع امید آنان به این بود که با گذشت زمان تب این کارزار فروخواهد نشست و بار دیگر اوضاع بر وفق مراد

پاسخ‌گویی به جامعه بکنند.